

قهقرا

چكیده اشك خورشید روی کویر آسمون
بچه ها تو زمین بازی تنهان کسی نمیده تابشون
پیرا پیرهن پاره پوره شده رو تن داغشون
اونقدر که مسابقه دادن با قایق های کاغذی تو آب خوب
هی به همدیگه بد و بیراه میگن و مك میزنن از سینه های زمین شیر سیاه
تف می کنن خلطشو روی گل و گیاه
من هم اتفاقی بین اینام
نمی دونم که کی واسه چی مهمه، چی واسه کیا
میگذرم از اینا
با سرعت ثانیه
با دقت دقیقه
ولی برمی گردم پیششون زود
چه مرضیمه؟
دنبال انتقامم یا می خوام که شکم یقین شه با تحمیل عقیده؟
تجربه لذت جدا شدن از قبیله
شکار تو بیشه جای خوردن کاه تو طویله
خواستم وحشی باشم سواری ندم به بقیه
زندگیم فراتر بره از مرثیه و لطیفه
از انجام وظیفه
دیگه آخرای پاییزه و مرغ ما بی جوجه
همه معتقد به معجزه ن
منتظرن که خوب شه
من فنرم در میره اگه کیفم خیلی كوك شه
نفرت دوباره میگیره منو در آغوشش
نه کم میخوام نه زیاد
یا جا منه یا اینا اینجا

سلاح می سازم از صدا از ادبیات
میزنم به هر جا با هرچی که دستم میاد
میزنم میزنم نمی میرن لعنتیا آه
نمی میرن نمی میرن لعنتیا
پیر و زخمی میشن ولی نمی میرن لعنتیا
اینجا شهر شرخراست
خون بی گناها جاریه تو کوه و جنگلاش
منم اونقدر موندنم توش که شده ترکش سخت برام
نه از خیر هم بی نصیب نه از شر هم خلاص
همه سخنگو شدن نمونده گوش پا منبرا
بی شمار گنبدا
با اشتهای کفترا میریم به سمت قهقرا

پاشیده خشم بارون روی بدن زبر کوچه
دست راست روی خرخره مه و دست چپ رو شونه
پر شگه تو نگات
منم پُرم از انتظار
ببینم تش با کدوم دست و با چه زوری میدی فشار
این شاید لحظه آخر باشه
این لحظه آخر باش
بدن پیر و زخمی زیر پیرهن کهنه پاره م داد میزنه
بده فشار
هر کدومو که میخوای
منو بیشتر از این منتظرم نذار
فشار بده، فشار بده
الآن...

چرخه

این اطراف نه خاکه، نه آبه، نه گل
فقط آفتابه و باده و شن
موسیقی باد پای لختمو می بره جلو رو شن داغ
هر قدم یه دستاورد جداست
باید یاد گرفت، سوخت، عبور کرد، رفت
بدون اینکه بدونی کی می رسی به کجا
سراب ندیده این راهو اومدم
آهمو کشیدم و دادمو زدم
آب نمی خوام دنبال سایه مم
من همزمان اینجا و تو اتاقم
اون بیرون همه تنها و با هم
هر زور می زنی جور بشن
من عوضش راحتم
خیلی وقته باشون نمی جنگم
آینده رو می بینم که تو جمجمه های پوسیده شون عقربا لونه کردن
من خوب می دونم اینو جهت تنها چیزیه که جدا می کنه سکونو از حرکت
تو هم وقتشه دیگه با این تنهاییت کنار بیای
آدما حق دارن نخوان باشن
آدما حق دارن نخوان بفهمن
زندگی پیچیده ست
خودت ببین این اطراف نه زمان نه مکان ماست
خالی از علت و بهانه هاست
کسی خاطره نمیگه برات از بهار
کف توهم می چکه از لبام
من خبره چرخه ظلم، ظالم و مظلوم همزمان

می بینم چیزی رو همش ازش ترسیدمو
یعنی تن پیرمو تو ی چنگ عقربا
دفن شده زیر خار و غبار
یه قایق کاغذی تو مشتش
رو گردنش جای انگشته
کبوده از فرط فشار
غبار روشو می زنم کنار
آروم با پام میزنم یکی دو تا لگد بش
به هوش میاد سریع تگون می خوره دهنش
یه چیزی داره میگه من میخوام بفهممش
میرم به طرفش سرمو می برم نزدیک دم لبش
خفه نمی شم
خفه نمی شم
خفه نمی شم
خفه نمی شم
خفه خفه خفه خفه

عمق

عقیده ای وجود نداره
عقیده ای وجود نداره
اصلا دنیایی نیست که عقیده ای بتونه توش به وجود بیاد
رنگ
رنگ مهمه
حالا طرح هر چی می خواد باشه باشه
رنگ

هیشکی تو عمق نمیاد
هیشکی تو عمق نمیاد
هیشکی تو عمق نمیاد

هیشکی تو عمق نمیاد
هیشکی تو عمق نمیاد
هیشکی تو...

هیشکی...
هیشکی...
هیشکی...

رنگ
هیشکی...

عقیده ای وجود نداره
اصلا زندگی ای اتفاق نیافتاده
فقط اخبار مصرف شده

اخبار

عقیده نه

اخبار

عقیده نه

..

..

..

هیشکی...

هیشکی...

هیشکی...

هیشکی...

مقابله

خوش به حالت
دنیاات کوچیکه و خیالات راحت
جواب ساده میدی به ذهن تنبل جماعت
نمی فهمی یعنی چی واقعیت لایه لایه ست
مهم اینه دست کی افتاده باشه روایت
خوش به حالت به خودت حق میدی همه چی بخوای
کلا مُرد اون انسان که فکر می کرد و عقیده داشت
عقیده امروز کالای ارزون توده هاست
گذشت اون زمان که عقیده ها هزینه داشت
خوش به حالت که سرت گرمه سرخه گونه هات
کل نگرانیت اینه کی نوک زد به دونه هات
واست مهم نیست که کی ای، کجایی و چی میخوای
یا تفاله فکر کی شده جاری تو روده هات
نه توان تصور نه اهل بحث و تعقل
فقط یه چایی پررنگ بعد خواب بعد از ظهر
بعد یه ناهار چرب با اصحاب تجمل
خفه می میرین همه تش به دار توقّع
نفرت زبونه می کشه از شکاف های جامعه
همه تو خودشون گیرن در انتظار فاجعه
مرزا از بین میرن بین رویا و خاطره
فقط یه راه مونده، مقابله مقابله
مقابله مقابله

باشه تو دنیاات بزرگ و خفنه انقدر که سرت گیج میره
جوابات همه بی اثره

مسئله به دور حلقه پیچیده
مشکلت اینه یکی مثل من نخواسته تورو نخبه ببینه
فقط چون بلده بهتر از من کلمه توی جمله بچینه
قضیه این نی کی هزینه داده
عقیده می تو نه یه ایده باشه
تو نظر بقیه رو می شنوی اگه لای عقاید خودت جا شه
می ترسی از دنیای من که واسه هممون قابل فهمه
ببین این لایه واقعیت رو که نظر تو هم محصول یه جمعه
تو با مطالعه رشد کردی من با چک بابام
ایده آل تو گذشته ست، آینده مال ماهاست
نگو که نگرانی ما کی ایم و چی میخوایم
واست کافیه به ما نگاه کنی از اون بالاها
نگو بحث و تعقل
بگو فتوا و تذکر
بعدم یه قهوه بی شیر و شادی پس از گل
تشم یه شام سنگین تو تنهایی و در صلح
خفه می میری تش توی صحرای تکبر
التماس تفکر

نه با زور و ترس نه واسه پول
بدون بحث و بدون زور
نخوری به درد می ریزیمت دور
دور دور

میریزیم میریزیم میریزیم دور
نه با زور و ترس نه واسه پول
بدون بحث و بدون زور
نخوری به درد می ریزیمت دور
دور دور

میریزیم میریزیم میریزیم دور
نخوری به درد می ریزیمت دور
نخوری به درد می ریزیمت دور

عدم

سرم تو سطل آشغال محله
ولی پی چیزی نیستم این تو
تو سرم فکر لخته شده مثل خون
تو دو تا کیسه سیاه و یه گره کور
زیادی نزدیک شدم به حقیقتشون
انگار که انداخته باشنم دور
روزا میگذرن زود
من عابر زمون
یه خاطره هنوز تو ذهنم مونده
پاییز اینجا کوتاه و جوجه هاش کم
خیابونا کوچیکن و کوچه هاش تنگ
خواستم مردم با حقیقت آشنا شن
اونام اسممو رویکی از این کوچه ها گذاشتن
اوناه حرف منو باور کردن
هرچند دیر شده انگار
این کوچه ها چروکای صورت شهرن
این شهر پیر شده به پام
اوناه از رفتنم متأسفن
عاشقم بودن چون دیدن متعصبم
چون دیدن که به خاطر حق جنگیدم
من به تصورات مبهمشون رنگ میدم
آسمون سیاه ست، اینو نرفته یادشون و
حتی عکسمو چسبوندن بالای تخت خوابشون
منو نرفته یادشون
نرفته یادشون نه
من گذشتم از خودم و شدم قهرمانشون و

الان دو روزه که نیستم...
الان دو روزه که نیستم...
الان دو روزه که نیستم...
الان دو روزه که نیستم...

من میگم خونا رو پاک کنیم
جسد و تو یه کیسه جا کنیم
بعد خاک کنیم تو هر بیابونی این اطراف

نه... راه بهتری هست
هول نشو
می تو نیم بگیم گم شده بعد پیدا کنیم مرده شو

نه... این راه خوبی نیست اصلاً
محل کو چیکه همه می فهمن
من میگم تیکه تیکه ش کنیم از پا تا گردن
بعد فردا تیکه هاشو بندازیم تو جوب محل

یه ایده دارم.. یه ایده خوب!
چرا تیکه هاشو بندازیم تو جوب؟
اینجوری که جوب میگیره بو می پیچه تو محل
به جاش، از سر تا پاش ببریم و صبح بریزیم تو چند تا سطل آشغال
تو چند تا محله
که کسی بو شو نفهمه
دست بجنبونین تا نگنده
آشغالاً رو زود می برن صبح پنج شنبه
هی تو!
هی بدو!
چند تا کیسه سیاه بیار
سه تا چاقو هم سر رات بیار

بکشیم ببریم تو حموم بهتره
می پاشه خون رو دیوار
زیاد وقت نداریم بو میگیره جسد
سه نفر نفری یه دونه محل
چاقوها رو تیز بکنین فقط که راحت ببره و نرم

اینکه که کشته بودنم کافی نبود
دست و پامو کشیدن و بردنم تو حموم
سه تاییشون وایسادن بالای بدنم
از چال گردنم شروع کردن به پاره کردنم

اونام متعصبین رو قانوناشون
سه تایی نشستن رو من رو زانو هاشون
داد میزنن
یه شعاره رو لباسون همزمان با اینکه خون می پاشه تو صورتاشون:

"اینجا آسمون آیه بی شك"
"اینجا آسمون آیه بی شك"

صبح شد
محلّه از آدما پر شد
ولی جای یکی خالیه
کی؟ من...
که الان یه روزه که نیستم

من فکر می کنم رسیدم به حقیقت
آدما دو دسته ن یا دلبسته به مسیرن یا فقط پی نتیجه ن
تو پی چی ای ها؟
مغز تو درگیر یه مشت سوال پیچیده ست
که چی؟

من جواب خوب می خوام
تو پی چی ای ها؟
کلمه ها زندانی سیاسی ان پشت سیبیلات
منتظری چی بشه؟ منتظری کی بیاد؟
تو می خوای امروز به درد بخوری
من میخوام قهرمان شم تو فردایی که نیستم توش
تو فردایی که نمیاد
فردایی که زلزله ش خراب نکنه ارگ صدامو
فردایی که نمیاد
غلبه کردم به ترسم
سود که هیچی، ضرر خالص بود حاصل داد و ستد یه نگاه
یه نگاه اون سه تا یه نگاه من
یه نگاه اعتقاد
یه نگاه شك
گفتم آسمون سیاه ست
این اعتقاد منه
آسمون سیاه ست
این باید بشه اعتقاد همه

"اینجا آسمون آبییه بی شك"
"اینجا آسمون آبییه بی شك"
"اینجا آسمون سیاه ست کلاً"
"اینجا آسمون سیاه ست کلاً"

"اینجا آسمون آبییه بی شك"
"اینجا آسمون آبییه بی شك"
"اینجا آسمون سیاه ست کلاً"
"اینجا آسمون سیاه ست کلاً"

الآن نیستم ...
الآن نیستم ...
الآن نیستم ...